

پروژهی آرمان شهر فمینیستی: در جستجوی ناممکن

Photo: /www.aasoo.org

پروژهی آرمان شهر فمینیستی، نویسندگان: الکساندرا برادسکی و ریچل کودر نیل باف، انتشارات [فمینیست پریس](#)، ۵۱۰۲.

«ما سهم بیشتری می‌خواهیم.»

«سهم بیشتری از همه چیز: از غذا و عشق گرفته تا قدرت و حق انتخاب. صدها سال است که به گوش‌های ما خوانده‌اند تا به سهم کمتر راضی و "منطقی" باشیم، آن قدر که دیگر خود ما زن‌ها هم دوره می‌افتیم و به یکدیگر گوشزد می‌کنیم که "منطقی و قانع" باشیم. زن‌ستیزی مثل هواست، یا جاذبه‌ی زمین: آن قدر عادی و رایج و روزمره که دیگر به ندرت متوجه آن می‌شویم، چنان تنیده در همه چیز که برای بسیاری از ما زن‌ها اصلاً تخیل جهانی بدون زن‌ستیزی و تبعیض هم محال است. زن‌ستیزی، به تدریج تخیل ما را هم در قالب و چارچوب محدود می‌گنجاند.»

چطور باید تخیل‌مان را از چنبره‌ی این «منطق تحمیلی «رها کنیم؟ چطور باید» رؤیای بزرگ «را در سر بپروانیم وقتی روزمره‌مان تا خرخره در چنبره‌ی مردسالاری است و بام تا شام باید با ده‌ها مشکل ریز و درشت ناشی از مردسالاری دست‌وپنجه نرم کنیم؟ و چطور می‌توانیم گامی در راستای نزدیک شدن به این خیال و آرمان برابر برداریم؟

«ما سهم بیشتری می‌خواهیم.» این تک جمله‌ی ساده و کلیدی‌ای بود که الکساندرا برادسکی و ریچل کودر نیل باف را ترغیب کرد تا پروژه‌ی «آرمان شهر فمینیستی» را شروع کنند. پروژه‌ای که حاصل آن کتابی شد از کارهای ۷۵ فمینیست و فعال برابری‌خواه که در قالب مقاله، داستان، شعر، گفتگو، طراحی و نقاشی جهان خیالی و آرمانی خود را تصویر و تخیل کردند: کتاب «پروژهی آرمان شهر فمینیستی» که انتشارات [فمینیست پریس](#) منتشر کرد.

برادسکی یکی از دبیران وبسایت معتبر و پیشرو [فمینیستینگ](#) بود. او وکیل است و در «مرکز ملی حقوقی زنان» در آمریکا برای رفع تبعیض مضاعف نسبت به زنان رنگین پوست فعالیت می‌کرد و حالا در نیویورک وکالت پرونده‌هایی در راستای رفع تبعیض جنسیتی را برعهده می‌گیرد. کودر نیل باف، نویسنده و نمایش‌نامه‌نویس است و در کالج «بروکلین»، ادبیات انگلیسی تدریس می‌کند. این دو خسته از مردسالاری و تبعیض‌های علنی و پنهان علیه زنان، روزی وقتی با هم قهوه می‌نوشیدند فکر کردند «آیا قرار است باقی عمرمان هم همین باشد؟ هر روز در این نبرد فرسایشی فرسوده شویم و از هر طرف بشویم که باید» منطقی «باشیم؟» جواب هر دو به این سؤال منفی بود. اگر مدام بخواهیم قانع و واقع‌بین باشیم، بر سر «آرمان» و رؤیاهامان چه خواهد آمد؟ چطور از این قفس بیرون بزنیم و جهان بهتری را واقعاً تصور کنیم و خواهان سهم بیشتری شویم؟

برادسکی و کودر نیل باف از تجربه‌ی کنشگری مدنی و مادران فمینیست یک درس را خوب یاد گرفته بودند: «واقع‌بین باش، اما ناممکن را بخواه.» پس به دنبال ۷۵ زن فمینیست، هنرمند، نویسنده، کنشگر مدنی و مبارز رفتند تا «ناممکن» را با جزئیات تصویر و تصور کنند.

یک ویژگی کتاب **پروژهی آرمان شهر فمینیستی** در همان ابتدا خواننده را متعجب می‌کند، کتاب هیچ دسته‌بندی موضوعی یا ترتیبی ندارد که نوشته‌ی «معروف‌ترین نام‌ها» در صفحه‌های نخستین کتاب باشد. برادسکی و کودر نیل باف می‌گویند که این تصمیم آن‌ها کاملاً آگاهانه و عامدانه بود. آن‌ها نمی‌خواستند «سلسله مراتب» را بازتولید کنند و نوشته یا طراحی کسی را «مهم‌تر»، یا یکی از دسته‌بندی‌های موضوعی را «کلیدی‌تر» از دیگری قرار دهند. برای آن‌ها «آرمان شهر فمینیستی» از همین جا کلید می‌خورد: سلسله‌مراتب در آرمان شهر جایی ندارد.

در اهمیت تعریف جزئیات

یکی از نکات کلیدی و جذاب کتاب این است که تقریباً همه‌ی ۷۵ زنی که «فردای بهتر» را تخیل کردند، اصلاً به کلی گویی بسنده نکرده‌اند. آن‌ها «آرمان شهر فمینیستی» را با جزئیات مو به مو و دقیق و شیرینی تصور می‌کنند. انگار که سال‌هاست در خلوت خود، این رؤیای شیرین را آرام آرام پروارنده‌اند و از خیال‌اش، انگیزه و نیرو گرفته‌اند.

ملیسا هریس پری، استاد دانشگاه، نویسنده و منتقد ادبی در گفتگویی که در کتاب منتشر شده، به این ویژگی مهم «تخیل فمینیستی» اشاره می‌کند. او به سخنرانی معروف مارتین لوتر کینگ، رهبر جنبش مدنی آمریکا اشاره می‌کند و می‌گوید کمتر کسی به این دقت کرده

که «من رؤیایی دارم» لوترکینگ، از هرگونه تخیل جزئیات تهی است. او هیچ‌جا توضیح نمی‌دهد که «آمریکای موعود» دقیقاً چه شکلی است. به باور هریس پری، لوترکینگ عامدانه از ارائه‌ی جزئیات در سخنرانی تاریخی خود طفره می‌رود. چرا که می‌خواسته هر شهروند و معترض، «آرمان‌شهر» خود را با اولویت‌های خود تصور کند. «آرمان‌شهر» جایی است که اولویت و خواسته‌های محدود «دیگته» نشود و هر کس به دنبال احقاق خواسته‌ای رود که برای او مهم است. «آرمان‌شهر فمینیستی» نیز چنین فضایی دارد، «هر کسی از ظن خود» می‌تواند همراه شود و ایدئال را تصور کند.

یکی از جذاب‌ترین تعاریف از «آرمان‌شهر فمینیستی» در این کتاب را هم خود ملیسا هریس پری ذکر کرده است: «برای من آرمان‌شهر فمینیستی زمانی است که نگرانی‌ها، مشکلات و چالش‌های ما بسته به وضعیت انسانی ما در آن لحظه باشد، نه ناشی از هویت ما.»

در یکی دیگر از گفتگوهای این کتاب، جودی ربیک، یکی از شناخته‌شده‌ترین چهره‌های فمینیست چاپ در جهان و نویسنده‌ی ۶ کتاب که بعضی از آن‌ها در فهرست پرفروش‌ترین‌ها جا دارند، در توصیف «آرمان‌شهر فمینیستی» خود به نکته‌ی مهمی اشاره می‌کند: «آرمان‌شهر، بی‌نقص نیست.»

جودی ربیک معتقد است در آرمان‌شهر فمینیستی نباید دنبال نسخه‌ها و تعاریف «عالی و بی‌نقصی» رفت که جهان مردسالار سال‌هاست برای همه‌چیز تبلیغ می‌کند. او آرمان‌شهر فمینیستی را فضایی می‌داند که عاری از «سرکوب» است؛ جهانی که حتی اگر مطمئن باشیم دیگری دارد اشتباه می‌کند، او و خواسته و باورش را سرکوب نمی‌کنیم: «و یادمان نرود که جهان بدون اختلاف و اشتباه، جهانیست حوصله‌سریب و بی‌معنا.»

جهانی که بدن، اسباب شرم و خجالت نیست

در بسیاری از نوشته‌ها، گفتگوها و طراحی‌های این کتاب، یکی از ویژگی‌های آرمان‌شهر که از سوی بسیاری از زنان تکرار می‌شود، تصور دنیایی است که دیگر هیچ تمرکزی و تعیین و تکلیفی متوجه اندام زن نباشد. «چاقی و لاغری» اسباب تحقیر یا ارزش نباشد، هزار قانون نوشته و نانوشته برای «زیبایی» و «تناسب اندام» زنان تعریف نشده باشد.

در یکی از این مقاله‌ها، ارین ماتسون، نویسنده‌ی فمینیست که خود سال‌ها با بیماری انورکسیا زندگی کرده، می‌نویسد که در آرمان‌شهر فمینیستی او، بدن زن اسبابی برای «تنبیه و تشویق» او نیست. بدن تنها معجزه‌ی طبیعی زیبایی است که به تو اجازه می‌دهد راه بروی، تنفس کنی، بخندی، گریه کنی و ... در آرمان‌شهر او اصلاً «تعریف‌هایی» مثل «امروز چه قشنگ شدی» جایی ندارد. به جای آن آدم‌ها به یکدیگر می‌گویند «تو قشنگی.»

هنا جیورجیس، نویسنده و فعال مدنی، در مقاله‌ی خود می‌نویسد در آرمان‌شهر فمینیستی او، هویت او در خیابان چیزی فراتر از «دو پای دراز و کشیده» است و وقتی از «آزار خیابانی» می‌گوید، دختران نوجوان ابرو بالا می‌اندازند و از او می‌پرسند «آزار خیابانی» یعنی چی؟

بعضی از زنان فمینیست در کتاب، «آرمان‌شهری» را تصور می‌کنند که در عمل و در برخی کشورهای جهان به «واقعیت» تبدیل شده است و خیال‌اش آن چنان هم «آخرالزمانی» و دور از دسترس نیست. مثلاً مدلین شوارتز، از ایده‌ی حداقل دستمزد خوب و مکفی برای همه نوشته یا گلوریا مالون از پرداخت مبلغی پول به والدین به عنوان کمک‌هزینه‌ی بچه نوشته است. (ایده‌ای که برای مثال در آلمان اجرا می‌شود.)

الکساندرا برادسکی و ریچل کودر نیل‌باف می‌گویند در روند جمع‌آوری و ویرایش متون، یک ویژگی آن‌ها را مجذوب و میخکوب می‌کرد: هر گوشه‌ی جهان و زندگی فعلی را می‌توان یک جور دیگر - یک جور بهتر - تصور کرد. آن‌ها در ابتدای پروژه تصور می‌کردند که گفتگوها، مقاله‌ها و اشعاری دریافت خواهند کرد که در لزوم مبارزه با آزار جنسی‌ست یا دستمزد نابرابر، حق سقط جنین و بیمه‌ی درمانی همگانی یا مبارزه با تبلیغاتی که زن را به شکل ابژه‌ی جنسی تصویر می‌کند. اما یادداشت‌هایی دریافت کردند و چیزهایی شنیدند که اصلاً به تصور خود آن‌ها هم نرسیده بود: زنانی که جاده‌ها را جور دیگر تصور می‌کنند، پیغام‌های تلفن همراه و ایموجی‌ها را شکل دیگری خیال می‌کنند یا معنای برخی واژه‌ها - از جمله «پرنسس» - را در فرهنگ لغات کاملاً متفاوت آرزو می‌کنند.

برادسکی و کودر نیل‌باف معتقدند در روند پیش‌برد این پروژه، بیشتر از همیشه متوجه شدند که کنشگری مدنی چه ارتباط نزدیک و مستقیمی با هنر دارد و چطور نمی‌توان به دور از هنر و بدون استفاده از امکانات و ابزار هنری، کنشگری مدنی مؤثر داشت و با گروه‌های بزرگی از افراد ارتباط پیدا کرد.

در کشورهای غربی، نقطه‌ی شروع رمان‌های فمینیستی «آرمان‌شهر فمینیستی» را با کتاب مهم شارلوت پرکینز گیلمن تعریف می‌کنند که در سال ۱۹۱۵ منتشر شد. رمانی که عنوان آن به یکی از واژه‌های ادبیات فمینیستی تبدیل شد: «زنستان» (Herland)

پرکینز گیلمن در این رمان، آرمان‌شهری فمینیستی را تصور می‌کند که زنان در منطقه‌ای دور، سرزمینی کاملاً زنانه را ایجاد کرده‌اند. سرزمینی که بارداری بدون نیاز به اسپرم انجام شده و در آنجا تخمک لقاح نیافته، یک موجود زنده‌ی کامل است. مردها یک صبح از خواب بیدار می‌شوند و می‌بینند که در یک قلعه‌ی بزرگ، زندانی‌اند و دیگر توان نزدیک شدن به زن‌ها و آزار و بهره‌کشی از آن‌ها را ندارند. زنان اما با مردها به انسانیت و انصاف رفتار می‌کنند: خوشنوی در کار نیست، به آن‌ها لباس‌های تمیز و غذای کافی و تازه می‌دهند... رمانی که «جنسیت و تبعیض و زجر و آزار ناشی از آن، محور اصلی داستان است. رمانی که موجی از خشم و غلیان احساسات و نظرات منفی و مثبت را در پی داشت.

اما واقعیت آن است که ژانر ادبیات علمی و تخیلی و رمان‌های «آرمان‌شهر فمینیستی» پیش از آن نه در غرب، بلکه در شرق آغاز شده بود. نکته‌ای که در بسیاری از روایت‌های رسمی درباره‌ی این ژانر ادبی نادیده گرفته می‌شود. رقیه بیگم که اهل روستایی در هند بود در سال ۵۰۹۱ میلادی رمان «[رؤیای سلطانه](#)» را نوشت که در ابتدا به شکل پاورقی در مجله‌ی «زنان هندی» منتشر شد. رقیه بیگم در «رؤیای سلطانه» جهانی را تصور کرد که اداره‌ی همه‌ی امور اصلی و مهم به دست زنان است. نقش‌ها دقیقاً برعکس شده، و مردها هستند که باید در خانه بمانند و مسئولیت انجام امور خانه، نگهداری از بچه‌ها و پخت و پز با آن‌هاست. قدرت، اهرمی در دست زنان است و زنان‌اند که برای بدن مردان، نقش آن‌ها و فعالیت‌شان تصمیم می‌گیرند. زن‌های دانشمند در این رمان موفق می‌شوند انرژی جایگزینی را کشف کنند که به ماشین‌ها، توان پرواز می‌دهد و کشاورزی را کاملاً ماشینی می‌کند و...

رمان‌هایی از این دست و به‌ویژه «زنستان» که بسیار معروف شد، نقشی کلیدی و مهم در مطالعات فمینیستی و جنسیت داشته‌اند. مهم نبود که با ایده‌ها و تصورات این کتاب‌ها موافق باشید یا مخالف، احساس لذت کنید یا وحشت، نکته این‌جا بود که این رمان‌ها راهگشا شد تا بتوان از چارچوب و قاعده، بیرون زد و «ناممکن» را تصور کرد و بلند و رسا به روی کاغذ آورد.

امری که بعدتر زنان برابری‌خواه دیگری هم به دنبال آن رفتند و هر یک مرزهای «محدوده‌ی قابل‌پذیرش» در مطالبات فمینیستی را جلوتر راندند. کتاب **پروژه‌ی آرمان‌شهر فمینیستی** کتابی است که راه‌حل فوری و نسخه‌ی از پیش تعیین‌شده‌ای برای حل ریز و درشت مشکلات نابرابری و تبعیض جنسیتی در چنته ندارد، اما مخاطب را هل می‌دهد تا «سهم و چیز بیشتری» را تصور کند و آن گفته‌ی قدیمی فمینیستی را یادآوری می‌کند که هیچ چیز در این جهان، جای «مقاومت و پافشاری» را در رسیدن به ناممکن، نگرفته و نخواهد گرفت.

منبع: [آسو](#)